

**Time and Temporality in the Political Thought and Poetry of
Shafi'i Kadkani**

Mehrbanoo Hesari¹
Javad Mehrban Ghezal Hesari²
Mohammad Shah Badizadeh³

Received: 31 May 2025

Reception: 3 October 2025

Abstract

Time is a complex and multilayered concept in human experience, occupying a foundational position in Persian literature, particularly in poetry. In the works of Mohammad-Reza Shafi'i Kadkani, time is not merely an aesthetic element but a critical and socio-political construct. Among contemporary Persian poets, Kadkani stands out for his philosophical, historical, and political engagement with temporality, weaving it into both the form and content of his poetic discourse. This article, through an interpretive-analytical approach, explores the multifaceted presence of time and temporality in Kadkani's poetry, revealing how it spans personal sorrow, collective memory, and social critique. Kadkani, through the integration of lived experience, historical consciousness, and a philosophical-political lens, transforms time into a tool for historical reflection and sociopolitical critique. In his poetry, temporality is experienced both as a personal narrative—marked by fragmented memory, wounds of the past, and the horizon of the future—and as a political force, enabling a re-reading of history and challenging systems of power. By drawing on the mystical and classical Persian literary heritage, while also incorporating modern contemplations, Kadkani reconfigures language as a medium for constructing both textual and historical time. Through a close reading of selected poems—especially those centered on historical memory, anti-authoritarian themes, and the passage of time—this study demonstrates how the poet elevates time from a merely natural phenomenon to a politically and socially charged concept. Ultimately, this analysis opens a new perspective on the political consciousness embedded in Kadkani's poetic imagination.

Keywords: Shafi'i Kadkani, time, temporality, political thought, historical memory, contemporary Persian poetry

¹PhD Student in Persian Language and Literature, Ma.C., Islamic Azad University, Mashhad, Iran

²Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Ma.C., Islamic Azad University, Mashhad, Iran (Corresponding Author)

³Assistant Professor (Retired) Department of Persian Language and Literature, Ma.C., Islamic Azad University, Mashhad, Iran

<http://doi.org/10.30510/pscci.2025.527511.1293>**زمان و زمان اندیشی در اندیشه سیاسی و شعر شفيعی کدکنی**

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۳/۱۰

مهربانو حصارى ^۱id

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۷/۱۱

جواد مهربان قزل حصار ^۲idمحمد شاه بدیع زاده ^۳id**چکیده**

زمان، مفهومی پیچیده و چندلایه در تجربه انسانی است که در ادبیات فارسی، بویژه در شعر، جایگاهی بنیادین دارد. در شعر شفيعی کدکنی، زمان نه تنها به مثابه عنصری زیباشناختی، بلکه به عنوان مفهومی انتقادی و اجتماعی بازنمایی می شود. زمان، یکی از بنیادی ترین مفاهیم در ساحت اندیشه و تجربه‌ی انسانی است که در متون ادبی به ویژه شعر، بازتابی چندلایه و گاه متناقض می یابد. در شعر فارسی معاصر، شفيعی کدکنی از معدود شاعرانی است که مفهوم زمان را نه تنها در قالبی زیباشناسانه، بلکه با نگاهی فلسفی، تاریخی و سیاسی بازآفرینی کرده است. مقاله حاضر می کوشد با رویکردی تحلیلی-تفسیری، به واکاوی مفهوم زمان و زمان اندیشی در شعر شفيعی کدکنی بپردازد؛ مفهومی که در لایه های گوناگون شعر او، از اندوه فردی تا حافظه‌ی جمعی و نقد اجتماعی، حضور مؤثر دارد. شاعری که با تلفیق تجربه زیسته، آگاهی تاریخی و نگرش فلسفی-سیاسی، زمان را به ابزاری برای بیان نقد اجتماعی و واکاوی تاریخ معاصر بدل می سازد. در آثار کدکنی، زمان از یک سو تجربه‌ای شخصی و شاعرانه است؛ گسست و پیوست خاطره، زخم های گذشته و چشم انداز آینده را شامل می شود. از سوی دیگر، این زمان مندی با نوعی آگاهی سیاسی پیوند خورده و شعر را به بستری برای بازخوانی تاریخ معاصر و نقد قدرت بدل کرده است. شفيعی با بهره گیری از میراث عرفانی و کلاسیک، همراه با تأملات مدرن، زبان را به ابزاری برای شکل دادن به زمان درون متنی و تاریخی تبدیل می کند. مقله حاضر با تحلیل نمونه هایی از اشعار او، به ویژه اشعاری با بن مایه‌ی حافظه تاریخی، نقد استبداد و گذر زمان، می کوشد نشان دهد که چگونه شاعر، زمان را از یک عنصر صرفاً طبیعی به مفهومی سیاسی-اجتماعی ارتقاء می دهد. تحلیل این ابعاد، دریچه‌ای تازه به فهم اندیشه‌ی سیاسی در شعر کدکنی می گشاید.

واژگان کلیدی: اندیشه سیاسی، حافظه تاریخی، شعر معاصر ایران، شفيعی کدکنی، زمان، زمان اندیشی

^۱دانشجوی دکتری زبان و ادبیات غنایی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران mehrbanoohesari@iau.ac.ir

^۲استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران (نویسنده مسئول) drjmehraban@mshdiau.ac.ir

^۳آستادیار (بازنشسته) گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران Mohammad.badizadeh@mshdiau.ac.ir

مفهوم زمان، همواره یکی از بنیادی‌ترین و رازآمیزترین مفاهیم در تاریخ اندیشه‌ی بشری بوده است؛ مفهومی که در قلمرو فلسفه، اسطوره، دین، تاریخ و هنر، چهره‌های گوناگون به خود گرفته و در بستر زبان، به‌ویژه زبان شعر، جلوه‌ای ویژه یافته است. در شعر فارسی، از دوران کلاسیک تا معاصر، زمان نه تنها به‌عنوان عنصر سازنده‌ی خیال و ساختار روایی حضور داشته، بلکه همواره محملی برای تأمل هستی‌شناختی، وجودی، عرفانی و اجتماعی بوده است. در این میان، شعر شفيعی کدکنی را می‌توان یکی از والاترین نمودهای تأمل ادبی در باب زمان و پیچیدگی‌های آن دانست؛ شعری که در آن، زمان نه فقط بستر روایت، بلکه موضوع تفکر است. شفيعی کدکنی، شاعری است که از دل سنت کلاسیک برآمده، اما با آگاهی عمیق از تحولات فکری و سیاسی جهان مدرن، توانسته است زبان شعر را به ابزاری برای بیان دغدغه‌های پیچیده‌ی تاریخی و انسانی بدل سازد. او نه تنها شاعری صاحب‌سبک، بلکه اندیشمندی است که با وسواس زبانی و فکری، به پرسش‌های کلیدی در باب سرنوشت، تاریخ، و زمان پاسخ می‌دهد. در اشعار او، زمان، گاه همچون زخمی بر پیکر حافظه‌ی تاریخی جمعی ظاهر می‌شود و گاه چون نسیمی گذرا از ناپایداری حیات بشری می‌گوید. اما در ورای این لایه‌های زیباشناسانه، نگاه سیاسی شاعر به زمان نیز رخ می‌نماید؛ آنجا که سکوت، فراموشی و تکرار تاریخ، به ابزارهای سلطه بدل می‌شوند و شعر، نقش یادآور و بیدارگر می‌یابد.

در این منظومه فکری، زمان نه امری انتزاعی، بلکه امر واقعی ملموس و معنادار است؛ عنصری که با حافظه، قدرت، تاریخ و رهایی در پیوند است. شعرهایی چون «در کوچه باغ‌های نیشابور»، «زمزمه‌ها» و حتی «خواب‌های پُر تب» حامل نشانه‌هایی از نوعی زمان‌مندی مضاعف‌اند؛ زمان فردی و شاعرانه، درهم‌تنیده با زمان تاریخی و اجتماعی. این درهم‌تنیدگی به شعر شفيعی قدرتی می‌بخشد که آن را از ساحت صرفاً زیبایی‌شناختی فراتر برده و به میدان اندیشه‌ورزی سیاسی و تاریخی وارد می‌کند. در این مقاله، تلاش خواهد شد با تمرکز بر اشعار منتخب شفيعی کدکنی، به واکاوی مفهوم زمان از منظرهای گوناگون پرداخته شود. تمرکز این مرقومه بر آن است که نشان دهد، چگونه شاعر، با بهره‌گیری

از زبان، ساختارهای بلاغی و ارجاعات تاریخی، زمان را به عنوان ابزار انتقاد از وضعیت موجود، تحلیل تاریخ معاصر و بیان موقعیت انسان ایرانی در قرن بیستم و بیست و یکم به کار گرفته است. همچنین به پیوند اندیشه‌ی شاعر با سنت‌های فکری ایرانی و اسلامی و تأثیر آن بر شکل‌گیری زمان‌مندی خاص در شعر او نیز پرداخته خواهد شد. پرسش بنیادین این پژوهش، آن است که؛ چگونه «زمان» در شعر شفيعی کدکني، نه فقط بازتاب یک تجربه‌ی فردی، بلکه تبلور یک جهان‌بینی سیاسی و انتقادی است؟ مقاله پیش‌رو با در نظر گرفتن این پرسش، می‌کوشد نمای روشن از جایگاه زمان در شعر و اندیشه‌ی این شاعر معاصر ارائه دهد.

پیشینه پژوهش

پژوهش درباره مفاهیم بنیادینی چون «زمان» در ادبیات فارسی، به‌ویژه در حوزه شعر معاصر، گرچه سابقه‌ای نسبتاً نو دارد، اما در سال‌های اخیر توجه بسیاری از محققان را به خود جلب کرده است. زمان به‌عنوان مؤلفه‌ای فلسفی، روان‌شناختی و زبانی، در مطالعات ادبی جایگاهی مهم یافته و به‌خصوص در خوانش‌های پسااستعمارگرایانه، تاریخی و انتقادی از متون شعری، ابزاری مؤثر برای تحلیل لایه‌های پنهان معنا محسوب می‌شود (مدنی، ۱۳۹۸: ۲۷۵). در خصوص شفيعی کدکني، بیشتر پژوهش‌ها بر جنبه‌های زبانی، موسیقایی و بلاغی شعر او تمرکز داشته‌اند؛ با این حال، برخی مطالعات به بررسی اندیشه‌ورزی‌های فلسفی و تاریخی در شعر وی نیز پرداخته‌اند. برای نمونه، محمدرضا ترکی در مقاله‌ای با عنوان «تأملی در ساختار اندیشگانی شعر شفيعی کدکني» به حضور پررنگ عنصر زمان در منظومه فکری شاعر اشاره کرده و آن را در پیوند با نگرش عرفانی و رنج تاریخی او تحلیل می‌کند (ترکی، ۱۳۹۲: ۶۳). همچنین پژوهش محسن زارع با عنوان «زمان و خاطره در شعر معاصر ایران» که به بررسی تطبیقی بین شاملو، اخوان ثالث و شفيعی کدکني می‌پردازد، نشان می‌دهد که در شعر کدکني، زمان نه فقط به‌عنوان یک مضمون، بلکه به‌عنوان یک ابزار فنی برای بیان درونیات شاعر و نقد اجتماعی عمل می‌کند (زارع، ۱۳۹۵: ۱۴۲).

از سوی دیگر، برخی مطالعات صریحاً به پیوند اندیشه سیاسی با ساختارهای زمانی در شعر معاصر پرداخته‌اند. هاشمی‌نژاد در مقاله‌ای با عنوان «نقد سیاسی در شعر معاصر با تمرکز بر عنصر زمان» نشان می‌دهد

که زمان در شعر برخی شاعران به‌ویژه شفیهی، به مثابه ابزاری برای برساخت روایت انتقادی از تاریخ عمل می‌کند (هاشمی‌نژاد، ۱۴۰۰: ۱۸۰). این نگاه به‌ویژه در شعرهایی از شفیهی که به دوره‌های اختناق سیاسی و سانسور می‌پردازد، بارزتر است.

در کنار مقالات پژوهشی، آثار نظری نیز در این زمینه حائز اهمیت‌اند. برای نمونه، کتاب «زمان و روایت» پل ریکور، که با تأثیر عمیق بر مطالعات ادبی وارد شده، دیدگاهی فلسفی در باب زمان ارائه می‌دهد که در خوانش شعرهایی مانند شعر شفیهی کدکنی قابل تطبیق است. همچنین تئوری «زمان تجربی» و «زمان تاریخی» در اندیشه‌های یورگن هابرماس، که در برخی منابع فارسی نیز بازتاب یافته‌اند، می‌تواند چارچوبی نظری برای تحلیل رویکرد شفیهی به زمان فراهم آورد (صادقی، ۱۳۹۱: ۹۸). با وجود این مطالعات، تاکنون پژوهشی جامع و متمرکز بر هم‌زمان بودن مفهوم «زمان» و «اندیشه سیاسی» در شعر شفیهی کدکنی انجام نگرفته است. اغلب تحقیقات به یکی از این دو جنبه پرداخته‌اند و مطالعه‌ای که به تحلیل تلاقی این دو مؤلفه در شعر وی، با رویکردی تحلیلی—تفسیری بپردازد، کمتر دیده می‌شود. بدین‌رو مقاله حاضر می‌کوشد با تمرکز بر این تلاقی مفهومی، خلأ موجود در ادبیات پژوهشی را تا حدی پر کند.

روش پژوهش

پژوهش حاضر از نظر ماهیت، در زمره‌ی مطالعات کیفی—تحلیلی قرار می‌گیرد و با بهره‌گیری از روش تحلیل محتوای تفسیری، به واکاوی معنا و لایه‌های پنهان اندیشه در شعر شفیهی کدکنی می‌پردازد. هدف، استخراج الگوهای معنایی مرتبط با مفهوم «زمان» و بررسی نسبت آن با مضامین سیاسی، اجتماعی و تاریخی در شعر اوست. در این مقاله، چارچوب نظری تحلیل، از دو بستر عمده بهره می‌گیرد:

۱) نظریه‌های فلسفی زمان، به‌ویژه آراء پل ریکور درباره «زمان و روایت» که زمان را نه فقط یک جریان خطی طبیعی، بلکه ساختاری بازتاب‌یافته در زبان و روایت می‌داند.

۲) نظریات اندیشه انتقادی و تاریخ‌باورانه، به‌ویژه از دیدگاه‌های هابرماس و بنیامین در خصوص مفهوم «حافظه تاریخی»، «گسست در زمان تاریخی» و پیوند زمان با ساختار قدرت (صادقی، ۱۳۹۱: ۹۹).
رویکرد عملی مقاله، بر پایه تحلیل کیفی اشعار منتخب از مجموعه‌های مهم شفيعی کدکني نظیر:

- در کوچه‌باغ‌های نیشابور
- از بودن و سرودن
- زمزمه‌ها
- و برخی اشعار پراکنده‌ی اجتماعی-سیاسی منتشرشده در نشریات ادبی

استوار است. معیار انتخاب اشعار، حضور برجسته‌ی مؤلفه‌های زمانی (همچون گذر زمان، حافظه، تاریخ، آینده، تکرار، انتظار، تأمل) در کنار بارز بودن مؤلفه‌های سیاسی (نقد استبداد، سرکوب، تبعید، امید اجتماعی) است. اشعار انتخاب‌شده سپس در قالب واحدهای معنایی تقسیم‌بندی و با تفسیر ساختاری و بلاغی تحلیل می‌شوند. در این تحلیل، توجه ویژه‌ای خواهد شد به:

- نوع استفاده‌ی شاعر از استعاره‌های زمانی،
- ساختارهای نحوی-بلاغی ناظر بر زمان،
- ارجاعات تاریخی و نمادهای تقویمی (مانند یادآوری دوره‌ها یا شخصیت‌های خاص تاریخی)،
- و نحوه‌ی گره خوردن این مؤلفه‌ها با مضمون مقاومت و آگاهی اجتماعی

از آنجا که زبان شعر، خود بستری چندلایه برای بیان مفاهیم است، در تحلیل‌ها تلاش شده تا معناهای آشکار و پنهان زمان، در پیوند با بافت تاریخی-اجتماعی شعر بررسی شود. همچنین با رجوع به نوشته‌های پژوهشگران برجسته درباره شفيعی کدکني، خوانش ارائه‌شده با نگاه‌های پیشین مقایسه و تکمیل می‌شود (ترکی، ۱۳۹۲: ۷۱؛ زارع، ۱۳۹۵: ۱۴۵؛ هاشمی‌نژاد، ۱۴۰۰: ۱۸۲). بدین ترتیب، روش پژوهش ترکیبی از تحلیل ادبی، خوانش انتقادی و چارچوب‌های مفهومی فلسفی و اجتماعی است،

با هدف ترسیم تصویری چندوجهی از نقش زمان در ساختار اندیشه سیاسی و شعری شفیعی کدکنی.

یافته‌های پژوهش

مفهوم «زمان» در شعر، همواره فراتر از یک بستر صرفاً طبیعی یا تقویمی عمل کرده و به عنصری استعاری، فلسفی و معرفتی بدل شده است. در این میان، شفیعی کدکنی از معدود شاعران معاصر است که توانسته است «زمان» را نه فقط در محور موضوعات شعری، بلکه در لایه‌های ساختاری و اندیشه‌ای اثر خود بپروراند و به یکی از بنیادهای مفهومی شعر خود تبدیل کند. این زمان در آثار او، سیال است و در عین حال در گره‌خوردگی پیچیده‌ای با تاریخ، حافظه‌ی جمعی، سیاست و زبان حرکت می‌کند. در منظومه‌ی شعری شفیعی، زمان گاه چون رودخانه‌ای از رنج و حسرت جاری است، گاه به زخم تاریخ بدل می‌شود، گاه حافظه‌ای است که همچون آینه‌ای صیقلی، رویدادهای گذشته را پیش چشم اکنون می‌آورد و گاه چونان افق آینده‌ای است که در آن بارقه‌های امید و تغییر می‌درخشند. در این میان، مواجهه‌ی شاعر با زمان، نه تنها جنبه‌ای شخصی و درونی دارد، بلکه واجد بار سنگینی از نگاه اجتماعی و سیاسی نیز هست؛ نگاهی که از دل تاریخ پرآشوب معاصر ایران برخاسته است. در شعرهای او، زمان هم‌زمان (و به‌طور متناقض‌نما) عنصری فرار و در عین حال تثبیت‌کننده است: فرار از اکنون تاریک، تثبیت خاطره‌ی جمعی، یادآوری ستم تاریخی و دعوت به اندیشه. نگاه سیاسی در شعر شفیعی، نه در شعارهای صریح یا جملات خطابی، بلکه در همین شیوه‌ی اندیشیدن به زمان، در این «مفهوم‌سازی شعری» از تاریخ، نهفته است. چنین برداشتی از زمان، شعر او را به محل تلاقی پنهان فلسفه‌ی تاریخ، عرفان، نقد قدرت و اسطوره‌باوری بدل می‌سازد. از این منظر، بررسی نموده‌های زمان در شعر شفیعی، بدون فهم زمینه‌های سیاسی، تاریخی و اجتماعی آن ممکن نیست. شعرهای او صرفاً تبلور ذهنیتی فردی نیستند، بلکه واکنش‌هایی به «اکنون اجتماعی» و «تاریخ سیاسی» زمانه‌ی شاعرند. از این رو، تحلیل دقیق اشعار او در گرو درک دوگانه‌ی زمان به‌عنوان پدیده‌ای زبانی-اندیشگانی و هم‌زمان به‌مثابه ساختاری تاریخ‌مند است که در بطن روایت شعری جای می‌گیرد.

بر این اساس، در ادامه، با تمرکز بر اشعار منتخب شفیعی کدکنی، چهار سویی مهم از نمود زمان در شعر او مورد تحلیل قرار می‌گیرد: زمان به‌مثابه امید و رهایی، زمان به‌مثابه حافظه‌ی تاریخی، زمان در پیوند با عرفان و آگاهی، و زمان در هیئت نقد چرخه‌ی استبداد. در هر بخش، تلاش خواهد شد تا ضمن وفاداری به ساختار بلاغی شعر، با بهره‌گیری از نظریه‌های زمان و رویکردهای نقد اجتماعی، پرتوی روشن بر زوایای پنهان این اشعار افکنده شود.

الف) زمان به‌مثابه استعاره‌ای از رهایی و امید در شعر «به کجا چنین شتابان»

شعر «به کجا چنین شتابان» یکی از مشهورترین قطعات شفیعی کدکنی است که گرچه در ظاهر زبانی ساده و گفت‌وگویی دارد، اما در باطن، ساختاری چندلایه از معنا را در خود نهفته کرده است. این شعر که با ساختار روایی-استعاره‌ی نگاشته شده، گفت‌وگویی خیالی میان نسیم و گون را به تصویر می‌کشد. در این گفت‌وگو، گون که نمادی از ریشه‌گی، ایستایی و در بند بودن است، آرزوی سفر و رهایی دارد و نسیم که نماد حرکت، گذر زمان و تغییر است، به استقبال او می‌آید:

«به کجا چنین شتابان؟»

گون از نسیم پرسید...

دل من گرفته زین جا،

هوس سفر نداری ز غبار این بیابان؟»

(شفیعی کدکنی، ۱۳۵۰)

در نگاه نخست، این شعر روایتی لطیف از شوق سفر است. اما در سطحی عمیق‌تر، با استفاده از عناصر طبیعت (گون، نسیم، بیابان، باران، شکوفه)، استعاره‌ای گسترده از «زمان» خلق شده است. زمان در این شعر، نه تنها گذر از یک مکان فیزیکی، بلکه حرکت از یک وضعیت روانی، اجتماعی یا سیاسی به وضعیت دیگر است. گون، که گیاهی خشک و بی‌برگ در کویر است، در این‌جا نمادی از انسان گرفتار در رخوت و انجماد زمان حال است؛ انسانی که با همه‌ی ریشه‌داری‌اش، تمنای «حرکت» دارد. نسیم، که پیام‌آور بهار و باران است، در این بافت معنایی، تجسم «زمان آینده» است؛ آینده‌ای که نویدبخش تغییر و رهایی است. دعوت نسیم به ترک «کویر وحشت» و رفتن به جایی که «گل همین

حوالی ست»، نمادی از امید اجتماعی و سیاسی برای خروج از یأس و خفقان است:

«گل همین حوالی ست
گل همین حوالی می‌روید
و صدای پر بلبل از شوق
بر همین شاخه‌ی پر شکوفه می‌خواند»
(شفیهی کدکنی، همان)

این تصویر، بازتاب‌دهنده‌ی وضعیت جامعه‌ای است که در دل ظلمت و بی‌عدالتی، چشم به راه آینده‌ای شکوفا و انسانی است. در واقع، شاعر از «زمان طبیعی» یعنی فصل‌های سال، استعاره‌ای برای «زمان تاریخی و اجتماعی» می‌سازد: زمستان = خفقان، بهار = بیداری، باران = طراوت تحول. این شیوه‌ی بازنمایی زمان، پیوندی عمیق میان شعر و تاریخ برقرار می‌کند. علاوه بر این، استفاده‌ی شاعر از لحن نرم و محاوره‌ای، به ایجاد نزدیکی با مخاطب و القای نوعی صمیمیت کمک می‌کند. این ویژگی باعث می‌شود که پیام شعر، نه همچون بیانیه‌ای سیاسی، بلکه چونان رازی مشترک، در جان خواننده بنشیند. از منظر بلاغی، این شعر با حذف صریح زمان‌سنجی‌های تاریخی، به نوعی «زمان‌گریزی» نیز می‌پردازد؛ زمان به‌گونه‌ای تجربه می‌شود که فراتر از تقویم و ساعت است؛ تجربه‌ای کیفی، ذهنی و وجودی.

در نتیجه، «به کجا چنین شتابان» نمونه‌ی درخشانی از چگونگی بازنمایی زمان در قالب استعاره‌های طبیعی و شاعرانه است. این شعر با در هم آمیختن مفهوم «حرکت» و «زمان»، نگاه انسانی شفیهی کدکنی به امید، رهایی و امکان دگرگونی در بستر اجتماع را نشان می‌دهد. زمان در این جا نه امری انفعالی و گریزناپذیر، بلکه ابزاری برای فرار وی از وضعیت موجود و رسیدن به آگاهی و شکوفایی است.

«و نترس از گذر سال‌ها
نترس از پیری
نترس از فراموشی
که هر جوانه‌ای امیدی ست
در دل خاک»
(شفیهی کدکنی، همان)

در این چشم‌انداز، زمان عنصری اخلاقی و جهت‌مند است؛ نه فقط تجربه‌ای زیستی، بلکه رسالتی وجودی.

ب) زمان تاریخی و نقد اجتماعی در شعر «دیدار»

در شعر «دیدار»، شفیعی کدکنی با لحنی کنایه‌آمیز، یکی از ژرف‌ترین و در عین حال صریح‌ترین نقدهای اجتماعی و تاریخی خود را در قالب شعری کوتاه و نمادین ارائه می‌دهد. این شعر نه تنها بازتابی از گذر زمان، بلکه شرحی از چرخه تکرار خطاهای تاریخی در بستر سیاست و جامعه‌ی ایرانی است:

«دیدی که باز هم

صد گونه گشت و بازی ایام

یک بیضه در کلاهش نشکست؟»

(شفیعی کدکنی، ۱۳۵۰)

در این شعر کوتاه، زمان نه مفهومی انتزاعی یا کیهانی، بلکه «زمان تاریخی-سیاسی» است؛ زمانی که بر اساس تحولات اجتماعی و تجربه‌ی مردمان سنجیده می‌شود. اصطلاح «بازی ایام» اشاره به تکرار وقایع تاریخی دارد، اما این تکرار، خصالتی تراژیک دارد: با وجود همه‌ی «گونه‌گونی‌ها» و تغییر ظاهری شرایط، نتیجه نهایی همواره ثابت است؛ تغییری بنیادی صورت نمی‌گیرد. در این معنا، شاعر به انجماد زمان در تاریخ سیاسی ایران اشاره دارد؛ تاریخی که گویا در مدار باطلی از استبداد، انفعال و بی‌پایانی می‌چرخد. استفاده از تعبیر کنایی و عامیانه‌ی «بیضه در کلاه» - که در فرهنگ عامه کنایه از شانس یا موفقیت تصادفی است - شاعرانه‌ترین و هم‌زمان تلخ‌ترین نقد به ساختارهای اجتماعی و سیاسی است. در این استعاره، شفیعی کدکنی به‌گونه‌ای ماهرانه نشان می‌دهد که با وجود همه‌ی دگرگونی‌های نمایشی و تغییر چهره‌ها، نظام مسلط و ماهیت قدرت همچنان دست‌نخورده باقی مانده است.

این شعر نمونه‌ای از کاربرد زمان به‌عنوان ابزار نقد سیاسی است. زمان در این بستر، نه به‌مثابه «امکان شدن»، بلکه چونان «ابزاری برای فراموشی و تکرار» عمل می‌کند. شاعر با ایهام و طنزی تلخ، به نوعی نومیدی

تاریخی اشاره دارد؛ نومییدی از این که گذر زمان لزوماً به آگاهی یا تحول نمی‌انجامد، بلکه گاه خود عامل بازتولید جهل و استبداد است. در این اثر، شفیمی کدکنی به طرز ظریف، پارادوکسی تاریخی را روایت می‌کند: ما با زمان حرکت می‌کنیم، اما درون آن درجا می‌زنیم. این چرخه‌ی تکرار و انفعال، موضوعی است که بسیاری از اندیشمندان معاصر نیز بدان اشاره کرده‌اند. به‌عنوان نمونه، داریوش شایگان در کتاب زیر آسمان‌های جهان اشاره می‌کند که «ما در جهان زمان‌مندی زیست نمی‌کنیم، بلکه در زمان نمادین اسطوره‌ای مانده‌ایم» (شایگان، ۱۳۸۴: ۱۶۷). شعر «دیدار» مصداقی شعری از همین وضعیت نمادین است. زمان در این شعر، به‌نوعی تاریخ اندیشه‌ی سرکوب‌شده‌ی ایرانی را فشرده می‌سازد. شاعر با حذف زوائد زبانی و تمرکز بر تصویری موجز و کوبنده، توانسته است در سه سطر، فشاری تاریخی، عصبی و تراژیک را به تصویر بکشد. همین ایجاز، شعر را بدل به آینه‌ای دردناک برای خواننده‌ای می‌کند که تجربه‌های مشابهی از وعده‌های نافرجام و تغییرات سطحی در ذهن دارد. بنابراین، در این شعر، زمان در کنار زبان، بدل به ابزار مقاومت می‌شود. شاعر، با بازنمایی چرخه‌ی تکراری زمان اجتماعی، مخاطب را به تأمل و بیداری فرا می‌خواند. در دل این سکوت و ایجاز، فریادی هست: دعوت به شکستن این چرخه، به بازتعریف زمان به‌مثابه ابزار کنش و نه انفعال.

ج) زمان در پیوند با عرفان و آگاهی در شعر شفیمی کدکنی

یکی از پیچیده‌ترین و ژرف‌ترین ابعاد مواجهه شفیمی کدکنی با مفهوم زمان، بازتاب آن در منظومه‌ی فکری و زبانی عرفانی اوست. در بسیاری از اشعار وی، به‌ویژه در مجموعه‌هایی چون در کوچه باغ‌های نیشابور و از زبان برگ، زمان نه تنها در ساحت زیستی یا اجتماعی، بلکه در بُعدی کیهانی، وجودی و عرفانی به تصویر کشیده می‌شود. در این اشعار، زمان همچون پرده‌ای است که آگاهی انسان باید از آن عبور کند تا به حقیقت وجود، وحدت و فنا در ذات مطلق برسد. در شعر زیر، یکی از بارزترین نمونه‌های چنین نگرشی دیده می‌شود:

«زمان، حبابی بر لب جو است

زمان، زلال‌ترین رؤیای آب است»

(شفیمی کدکنی، ۱۳۷۵)

در این ابیات، زمان در پیوندی تنگاتنگ با عناصر طبیعی و عرفانی چون آب و رؤیا قرار می‌گیرد. شاعر، برخلاف نگاه خطی و مکانیکی به زمان، آن را پدیده‌ای گذرا، شفاف و بی‌ثبات می‌داند؛ همچون «حباب» بر لب جو، که لحظه‌ای هست و لحظه‌ای بعد نیست. این تصویر، وام‌دار بینش عرفانی است که در آن، جهان در مقام مظاهر گذرای هستی تلقی می‌شود و زمان، امری موهوم و غیرواقعی به شمار می‌رود. مولوی نیز در همین راستا می‌گوید:

«آن‌که بی‌وقت آمد، وقت‌اش نگشت

بی‌زمان آمد، ز وقت‌اش درگذشت»

(مولوی، دیوان شمس)

در عرفان اسلامی، انسان باید از قید زمان عبور کند تا به مقام فنا و بقاء بالله برسد. شفیع‌ی کدکنی در اشعار خویش، با بهره‌گیری از این انگاره‌ی عرفانی، زمان را مانعی برای درک حقیقت نمی‌بیند، بلکه آن را مسیر و جاده‌ای می‌داند که ذهن و جان انسان باید از آن بگذرد. زمان، در این نگرش، بدل به مدرسه‌ای می‌شود برای سلوک، برای صیقل خوردن و برای رسیدن به آگاهی. از همین روست که شاعر می‌سراید:

«در آینه‌ی زمان،

آن‌چه پایدار است

فقط راز است

نه حادثه»

(شفیع‌ی کدکنی، همان)

در این سطرها، راز، بر خلاف حادثه، که امری زودگذر و وابسته به زمان است، وجهی ماورایی و جاودانه دارد. راز، همان حقیقت نهانی و هستی‌شناسانه‌ای است که عرفان به دنبال کشف آن است. زمان، در نگاه شفیع‌ی، اگرچه محدودکننده به نظر می‌رسد، اما در ساحت معرفت‌شناختی، راهی است برای رسیدن به ناپیدا. در واقع، شاعر از تجربه‌ی عرفانی زمان بهره می‌برد تا «آگاهی شاعرانه» را بنیان گذارد؛ آگاهی‌ای که در آن، انسان با کشف پیوندهای پنهان هستی، به وحدت درونی و ادراک شهودی از جهان می‌رسد.

در اینجا، زبان نیز دچار تحول می‌شود. زبان شعر شفیع‌ی، در این اشعار، از زبان روزمره فاصله می‌گیرد و بدل به زبانی اشراقی می‌شود؛ زبانی که بیشتر می‌خواهد «اشاره» کند تا «توصیف». همین ویژگی موجب می‌شود

تا زمان در شعر او، نه خطی و ترتیبی، بلکه حلقوی و لایه‌مند به تصویر درآید؛ گاه در حال، گذشته و آینده هم‌زمان حضوری واحد دارند و تجربه‌ی عرفانی شاعر، ساختار زمانی شعر را دگرگون می‌سازد. از این رو، در شعر شفیمی کدکنی، زمان نه دشمن آگاهی، که همراه آن است؛ نه مانع دیدن، که آینه‌ی آن. چنین نگرشی، نشان‌دهنده‌ی توانایی شاعر در پیوند دادن عرفان کلاسیک ایرانی با دغدغه‌های مدرن فلسفی و هستی‌شناختی است. در این افق فکری، شعر به عرصه‌ی گفت‌وگوی جاودانه‌ی انسان با راز جهان بدل می‌شود؛ گفت‌وگویی که در آن، زمان حضوری عارفانه و رازآلود دارد.

د) زمان و چرخه استبداد در شعر شفیمی کدکنی

در بسیاری از اشعار شفیمی کدکنی، زمان نه صرفاً عنصری طبیعی یا شاعرانه، بلکه مفهومی فلسفی و سیاسی است که در نسبت مستقیم با قدرت، حافظه تاریخی و استبداد قرار می‌گیرد. او با بینشی تاریخی و زبانی نمادین، چرخه‌ی مکرر استبداد در تاریخ ایران را به نقد می‌کشد و با تأکید بر سکون و ایستایی زمان اجتماعی، مفهومی از «زمان بسته» را شکل می‌دهد؛ زمانی که نه به‌سوی آینده‌ای روشن، بلکه در چرخه‌ای معیوب، گذشته‌ای تاریک را بازتولید می‌کند. یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های چنین نگاهی، شعر زیر است:

«ما در زمانه‌ایم

که سایه‌ها از آفتاب، روشن‌ترند

و شب

از چشم‌های ما، به چشم‌های ما، می‌چکد»

(شفیمی کدکنی، ۱۳۷۰)

در این ابیات، شاعر با تمثیل‌هایی روشن اما تراژیک، وضعیت اجتماعی-سیاسی جامعه را به تصویر می‌کشد. تضاد میان «سایه» و «آفتاب» به‌مثابه نشانه‌هایی از حقیقت و دروغ، نیکی و شر و آگاهی و جهل، بار معنایی سنگینی دارد. شاعر نشان می‌دهد که در چنین زمانی، ارزش‌ها وارونه شده‌اند؛ سایه‌ها (یعنی دروغ، تزویر، قدرت استبدادی) از خود حقیقت (آفتاب) درخشان‌تر جلوه می‌کنند. این وارونگی ارزشی در بستر یک «زمان استبدادی» رخ می‌دهد؛ زمانی که در آن، گذشته همچون زنجیری بر پای آینده، حرکت تاریخی را فلج کرده است. در شعر «در کوچه

زمان منجمد، سکون تاریخی و وارونگی ارزشی، نه تنها به نقد وضع موجود می‌پردازد، بلکه با بهره‌گیری از زبان شاعرانه، افق گشوده‌ای برای عبور از این چرخه‌ی بسته پیش روی مخاطب قرار می‌دهد.

نتیجه‌گیری

شفیهی کدکنی، شاعر، اندیشمند و پژوهشگری است که شعر او تنها عرصه‌ای برای تجلی احساس و تخیل نیست، بلکه ساحت‌هایی از تأملات تاریخی، فلسفی، عرفانی و اجتماعی را نیز در خود جای داده است. او به‌مثابه شاعری اهل نظر، نه‌تنها زیبایی‌شناسی زبان را به اوج می‌رساند، بلکه در لایه‌های عمیق‌تری، دغدغه‌های اگزیستانسیالیستی، هستی‌شناختی و مهم‌تر از همه، سیاسی و تاریخی را در زبان شعر خود می‌تند. موضوع «زمان» در شعر او، تنها یک مفهوم ادبی یا استعاره‌ی نیست؛ بلکه سازه‌ای معنایی است که به‌واسطه آن، ابعاد مختلف اندیشه‌ی او - از عرفان و معرفت گرفته تا نقد اجتماعی و سیاسی - سازمان می‌یابند. در تحلیل ابعاد گوناگون زمان و زمان‌اندیشی در اشعار شفیهی کدکنی، به‌ویژه در نسبت با ساحت اندیشه سیاسی، می‌توان به چند دستاورد اساسی در این پژوهش اشاره کرد:

(۱) زمان، ابزاری برای نقد استبداد

شفیهی کدکنی با وقوفی کم‌نظیر بر تاریخ ایران و سنت‌های فکری آن، به‌ویژه سنت‌های دینی، عرفانی و سیاسی، توانسته است «زمان» را چونان مفهومی انتقادی در شعر خود به‌کار گیرد. از دید او، زمان تاریخی جامعه‌ی ایرانی، برخلاف آن‌چه در تاریخ جوامع مدرن رخ می‌دهد، سیر خطی و پیش‌رونده ندارد؛ بلکه بیشتر در چرخه‌ای بسته از استبداد، فراموشی و بازتولید خطاها می‌گردد. این فهم، خود را در اشعاری چون «دیدار» به‌روشنی نشان می‌دهد، آنجا که با لحن طعنه‌آمیز و کنایه‌دار، شاعر از تکرار بی‌ثمر ایام سخن می‌گوید، بی‌آن‌که این گذر زمان حاصلی چون آگاهی یا تغییر بنیادی به همراه داشته باشد. در این منظر، زمان به‌جای آن‌که امکان‌ساز باشد، به بستر تثبیت‌کننده‌ی انفعال و تداوم سلطه بدل می‌شود. شاعر در جایگاه آگاه-مقاومت‌گر، مخاطب را به این درک فرا می‌خواند که اگر نسبت ما با گذشته، حافظه‌ی انتقادی نباشد، زمان چیزی جز تکرار تراژیک نیست.

۲) زمان و آگاهی عرفانی: مواجهه‌ای هستی‌شناختی

از دیگر ابعاد تأملات زمانی در شعر شفیعی کدکنی، پیوند عمیق آن با سنت عرفانی ایرانی-اسلامی است. در این ساحت، زمان نه تنها امری خطی و کمی نیست، بلکه کیفیتی از هستی است که در آن، سالک به آگاهی شهودی می‌رسد. شعرهای متأثر از زبان عرفان، مانند آنچه در مجموعه‌ی از زبان برگ و در کوچه‌باغ‌های نیشابور می‌خوانیم، سرشار از نگاه‌های شهودی به زمان‌اند: زمان چونان حبابی ناپایدار، یا آینه‌ای برای انعکاس راز هستی. این‌جا، شاعر در پی عبور از زمان است، نه نفی آن. او زمان را می‌پذیرد اما آن را همچون پلی به سوی راز هستی درمی‌یابد؛ همان‌گونه که مولوی زمان را وسیله‌ای برای گذار از کثرت به وحدت می‌دانست (مولوی، ۱۳۸۵: دفتر اول، بیت ۲۳۴).

از این منظر، شعر شفیعی، تلفیقی بدیع از زمان عرفانی و زمان مدرن است؛ در آن واحد، هم نقد سیاسی دارد و هم اشراقی است. چنین دوگانگی در ذات اندیشه‌ی او ریشه دارد: شاعری که سنت را می‌شناسد، اما درون آن صرفاً زندگی نمی‌کند؛ بلکه با آن گفت‌وگویی زنده و انتقادی برقرار می‌سازد.

۳) زمان به‌مثابه حافظه: روایت نجات از فراموشی

در بسیاری از اشعار شفیعی، زمان نه فقط به‌مثابه یک خط یا لحظه، بلکه چونان حافظه‌ای جمعی ظاهر می‌شود. این حافظه، برخلاف حافظه‌ی تحریف‌شده‌ی رسمی، کارکردی انتقادی دارد. شاعر با احضار تاریخ، با تداعی خاطرات فردی و جمعی و با اشاره به عناصر فرهنگی، سعی در بازسازی حافظه‌ای دارد که بنیاد کنش و آگاهی در زمان حال است. در شعر «سفر سرخ»، که یکی از سیاسی‌ترین اشعار او به‌شمار می‌آید، زمان در پیوند با خون، فداکاری و بیداری روایت می‌شود. مرگ در این شعر، نه پایان زمان، بلکه آغاز حافظه است. شاعر در این‌جا، زمان را به‌عنوان عنصری بازماندنی در حافظه‌ی تاریخی بازمی‌سازد:

«از سفر سرخ برگشت،

با گلوی پر از گلوگاه

و دستانی بی‌پروا...»

(شفیعی کدکنی، ۱۳۵۷)

و این تعامل، خاستگاه اخلاقی شعر شفیعی است. در مجموع، شفیعی کدکنی با تلفیق درخشان زبان، اندیشه و تخیل، توانسته است مفهوم «زمان» را از سطحی بیولوژیک یا تقویمی، به سطوحی از معرفت، نقد و آگاهی ارتقا دهد. زمان در شعر او هم تمثیلی از تاریخ اجتماعی و چرخه‌ی استبداد است، هم نموداری از آگاهی عرفانی، هم حافظه‌ی جمعی و هم فضایی برای مسئولیت‌پذیری انسان در برابر حقیقت. او در مقام شاعر—متفکر، زمان را نه فقط موضوع شعر، بلکه فرم شعر نیز می‌سازد؛ ساختاری که در آن گذشته، حال و آینده در هم تنیده‌اند و معنا در امتداد این درهم‌تنیدگی پدیدار می‌شود. در عصری که سرعت زمان و مصرف‌زدگی، شعر را به حاشیه رانده، شفیعی کدکنی نشان داده است که هنوز می‌توان با زبان شعر، زمان را بازاندیشید، از آن عبور کرد و آن را به نقد کشید. در این راه، شعر او دعوتی است برای انسان امروز: به بیداری، به حافظه و به مقاومت.

استناد:

حصاری، مهریانو، مهریان قزل حصار، جواد، شاه بدیع زاده، محمد. زمان و زمان اندیشی در اندیشه سیاسی و شعر شفیعی کدکنی. فصلنامه تحولات سیاسی/اجتماعی معاصر ایران، 1404، شماره سوم (پیاپی ۱۲)، پاییز ۱۴۰۳.

<http://doi.org/10.30510/pssci.2025.527511.1293>

منابع

- احمدی، ب (۱۳۸۴). *ساختار و تاویل متن*. تهران: نشر مرکز.
- انوری، ح (۱۳۸۳). *فرهنگ‌نامه‌ی مفاهیم ادبی*. تهران: انتشارات فرهنگ معاصر.
- بهار، م. ت (۱۳۸۱). *سبک‌شناسی*. تهران: انتشارات فردوس.
- بهمنیار، ا (۱۳۹۴). *بازتاب زمان تاریخی در شعر معاصر*. *فصلنامه‌ی نقد ادبی*، ۷ (۲۷)، ۱۰۳-۱۲۹.
- خراسانی، م. ش. کدکنی (شفیهی کدکنی) (۱۳۵۷). *از زبان برگ*. تهران: نشر آگاه.
- خراسانی، م. ش. کدکنی (شفیهی کدکنی) (۱۳۷۰). *در کوچ‌بیاض‌های نیشابور*. تهران: نشر سخن.
- خراسانی، م. ش. کدکنی (شفیهی کدکنی) (۱۳۷۵). *زمزمه‌ها*. تهران: انتشارات توس.
- خراسانی، م. ش. کدکنی (شفیهی کدکنی) (۱۳۹۰). *موسیقی شعر*. تهران: انتشارات آگاه.
- رحیمی، م. (۱۳۹۲). *تحلیل گفتمان سیاسی در شعر معاصر*. *پژوهش‌نامه ادبیات معاصر فارسی*، ۱۵ (۴)، ۴۵-۶۷.
- زریاب خویی، ک (۱۳۸۲). *مبانی عرفان نظری*. تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران.
- سجادی، س. ج (۱۳۸۴). *عرفان اسلامی*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- شفیهی کدکنی، م (۱۳۹۵). *با چراغ و آینه: در جستجوی ریشه‌های تحول شعر فارسی*. تهران: نشر سخن.
- علی‌محمدی، م (۱۳۹۸). *زمان در ادبیات و فلسفه‌ی غرب*. *مجله‌ی پژوهش‌های ادبی*، ۲۳ (۱)، ۷۵-۹۶.
- فتوحی، م (۱۳۸۵). *بلاغت کاربردی*. تهران: انتشارات سمت.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۸۵). *مثنوی معنوی* (تصحیح نیکلسون). تهران: انتشارات علمی فرهنگی.